



نقد محتوایی میراث مکتوب نیاکان

جویا جهانبخش



مردمی متأثرند یا از حوزه مطالعات فردی، و سهم اثرگذاری نگارشهای کهن و میراث مکتوب هم در این میان معتنا به است، رویکرد به «نقد باوری و ارزشی» در حوزه متن شناسی، تنها یک ضرورت علمی صرف نیست بلکه نوعی ضرورت تربیتی-اجتماعی است.

بررسی برخی مقالات و کتابهای موجود که در آنها به حوزه نقد باوری و ارزشی متون گام نهاده شده است، نمایانگر اثرگذاری مخرب «حب الشیء» ها در مواردی خوردن رویکرد و پر شمار می باشد. گشت و گذار در این نگاشته ها حاکی از این است که بسیاری ارادت و دوستداری و عشق «ناقد متن» مانع از رویت یا گزارش نقاط ضعف و کاستیها و یا کژاندیشیهایی گردیده است که بالطبع در سنجش باوری و ارزشی یک متن باید بدانها اشاره شود. گزارش پرآب و تاب و گاهی مبالغت آمیز محسنات محتوایی نگارش و ندیدن یا گریختن از دیدن نقایص آن، ساده ترین و درنگریستنی ترین پیامد تأثر فراوان ناقد از «حب الشیء» است.

این نمودار خام اندیشی است که کسی بپندارد برخوردار خردده گیرانه با دیوان حافظ، گلستان سعدی، شاهنامه یا مثنوی تباهگری و مایه برهم زدن بنیانهای فرهنگ ملی است. آنچه تباهی آفرین است، برخورد منفعلانه با همه آن مواردی است که از پدران به ما رسیده و پذیرش هرغث و سمینی است که در نگارشهای متقدمان آمده.

البته «نقد باوری و ارزشی» نگارشهای پیشینیان هم نباید مُفرطانه یا مُفرطانه صورت پذیرد، ورنه در پایان کار حاصلی جز تباهی آفرینی در فرهنگ گرانبار نیاکانی به کف نخواهد آمد.

بی شک کلام حافظ، سعدی، فردوسی، مولانا جلال الدین، عطار، سنایی، نظامی، جامی و ... با همه گیرایی و دلکشی و جان افروزی، کلام بشری است که مصون از خطا نیست و برخورد تعبیدی رانمی شاید. به اصطلاح رایج، شاهنامه و مثنوی و گلستان، وحی

اگر عوام ندانند، بی گمان خواص می دانند که نگارشهای دیرین فارسی بجا مانده از روزگاران پیش، بسیار متنوع و گونه گون هستند و جهان نگارشهای دیرسال چون بازاری رنگ و پُرهنگامه است که از هر دیاری متاعی دلپذیر و افسونگر به مشتریان جهانی قند پارسی عرضه می دارد.

جهان این نگارشها تا به آن اندازه دلفریب و بزیب است و چندان فروغمند و پسندیدنی، که اگر نه همه، بیشترینه راه یابندگان بدان، دلداده و شیفته اش می شوند.

هر چند این شیفتگی و دلشدگی سزاوارست، نباید مایه نادیده وری و بی بصیرتی دانشی مردان و فرهنگ پژوهان گردد و دیده ژرفکاو و باریک بین ایشان بر فراز و فرود پهنه وسیع متنهای کهن نابینا باشد.

با آنکه ما همه دلبستگان میراث نیاکانی خویش هستیم و پاسداشت آن را در بایست می شماریم، نارواست اگر چشم بر کاستیها و ناشایستها که در گوشه و کنار متنهای دیرین، گهگاه به نظر می رسند، ببندیم و از سر منزّه طلبی به دام حقیقت گریزی بیفتیم.

«نقد متن» تعبیری عام و فراگیر است که دریایی ناپدید کرانه از کوششهای پژوهشگرانه را در ساخت و بافت نگارشها در بر می گیرد. متأسفانه شاخه نقد مضمونی و محتوایی متون قدیم بویژه نقد باوری و ارزشی و تربیتی - که از کارآمدترین و دربایست ترین شاخه های دانش پر دامنه «نقد متن» است، در کشور ما عملاً مورد بی اعتنائی برخی و کم اعتنائی گروهی دیگر واقع شده، و شماری نه چندان زیاد از دانشیان به طور جدی به آن می پردازند.

از آنجا که در تمدن و جامعه ایرانی، آموزش و پرورش غیر رسمی بسیار فعال و گسترده است و خصوصاً در مسائل پرورشی افراد جامعه بیش از مدارس و دانشگاهها، از محیط خانواده ها و مجامع

منزل نیستند.

باری اگر سهوی و خطایی یا نادرستی هم در آثار این گرامیان دیده آمد، جای جنجال برانگیزی و هنگامه سازی نیست؛ کار ناقد این است که سره و ناسره و نیک و بد، هر یک را در جای و جایگاه خویش ببیند و باز گوید؛ این مهم جز با اعتدال پیشگی و میانه روی و پرهیز از غلو یا تقصیر شدنی نیست.

ناقد در نقد محتوایی باید بداند که باز خورد به کاستی یا نادرستی در یک نگارش به معنی کشیدن خط بطلان بر آن نیست و همین گونه شناخت محسنات و نیکوییهای آن نباید دستمایه ندیده گرفتن کاستیها و نادرستیها گردد.

نقد نگارشهای دیرینه کاری است دشوار و باریک که باید بر مبانی بخردانه و میانه روانه آگاهانه استوار باشد و از هر زیاده روی و حق ناگزاری بر کنار. کسانی چون احمد کسروی و احمد شاملو اگر در بر خورد با متنهای کهن به نقد محتوایی نادرست و حتی ویرانگر دست یازیدند، باید افراط و تفریطهای نادیده ورانه را در کارشان جست و دانست که اگر مایه کافی از آگاهی و روش دانی داشتند، هیچگاه به داوری نادرست و نابسامان نمی رسیدند.

به هر روی، نقد محتوایی میراث مکتوب نیاکان با توجه به حضور فراوان اثر این میراث در جامعه ما سخت در

بایست می نماید، ولی از دیگر سو اقدام به این کارها - بویژه در جستن کاستیها و نمایش آنها - اگر نیکخواهانه، آگاهانه و مایه ورانه نباشد، بیم آن می رود که کار ناقد تیشه زدن بر ریشه نام و ننگ باشد و سنگ کوفتن بر شیشه فر و فرهنگ.

دریغ که در سنجش توفیقهای متن شناسان و بررسندگان نگارشهای دیرسال در دو شاخه «صورت پژوهی» و «معنا و محتوا پژوهی» به دگرسانی فاحشی می رسیم که نشانگر قلت پژوهشهای جدی و ریزبین و حقیقت گزارانه محتوا کاوانه است.

هنوز آنگونه که باید شاهنامه، مثنوی و سرایشهای حافظ را به محک نقد محتوایی نیاز موده ایم و سره و ناسره شان را ننموده ایم و باز نگفته ایم. هنوز اندیشه ها و آرای حکیم فردوسی، مولانا جلال الدین و خواجه حافظ را به ترازوی داوری نسنجیده ایم.

برخی بحثهای خرد و کلان که از سالهای ۶۸ و ۶۹ به این سو، درباره شاهنامه فردوسی مطرح شده است، بیانگر ضرورت تبیین و توضیح بر خورد فردوسی و آرای وی درباره نظام حکومتی شاهانه و چند و چون آن است تا بی هیچ کم و کاست حقیقت موضوع روشن گردد و بدور از جنجالهای تشویش آور و ویران ساز کم و کیف آرای حکیم بلند پایه طوس نموده شود. باید دانست که آیا اساساً همه مضامین و محتویات و آرای طرح شده در شاهنامه را می توان رأی و نظر شخص فردوسی دانست؟ اگر شاهنامه بالفرض کتابی شاه ستاپانه است، فردوسی را به عنوان شاعر سده چهار و پنج باید به پای میز داوری آورد یا به عنوان مردی در روزگار ما؟ عناصر فضای اندیشه های ما و نیاکانمان چه تفاوتیایی دارند؟

در دسترس نبودن پژوهشهای مدون منظم فراگیر و جامع در این مقولات، بالقوه و بالفعل مناقشه آفرین و مایه بر خوردهای احياناً مخرب اندیشه ها گردیده است.

در دفتر ششم مثنوی معنوی بخشی به «طعن شیعیان حلب...» و طرح اندیشه های مولانا جلال الدین درباره عزاداری و سوکواری شیعیان برای فاجعه کربلا اختصاص دارد. با اقبالی که عامه فارسی زبانان - به ویژه اندیشه گران و کتابخوانان - به مثنوی مولانا دارند، جای خالی نقد و بررسی جامع چنین آراییی



بسیار چشمگیر است. هر چند در میان همروزگاران ما کسانی چون استاد زنده یاد شادروان سید جلال الدین محدث ارموی - قدس سره - در تعلیقات الرساله العلیه نگاشته و اعظ کاشفی^۱، و مرحوم علامه طهرانی - علیه الرحمه - در کتاب روح مجرد^۲ هر یک به گونه ای به این مقوله پرداخته اند، هنوز چشم به راه نقدها و داوریها باید بود.

درباره این داوریها نباید پنداشت که همگی نویدیدند، بلکه برخی از موارد پژوهیدنی و نقد کردنی در نگارشها از دیرباز محل نزاع و بحث اندیشه گران بوده اند و نقد و بررسی آنها پیشینه ای دراز دارد. با این همه پیشینه مندی این بحثها و نقدها به معنی آن نیست که امروز دیگر پی گرفتنشان لازم نمی باشد و درست نیست. در موارد بسیار آن ضرورتها که انگیزه خیزش آن نقد و نزاعها بوده، هنوز از میان

برنخاسته‌اند.

ناگفته آشکار است که کار ناقد نگارشها به شاخه‌های گوناگونی از علوم متصل می‌شود: اخلاق، کلام و جز آن. حافظ درغزلی گفته است:

کمال سر محبت ببین نه نقص گناه

که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند
و گهگاه دیده‌ام که چون یک اصل مسلم اخلاقی به مصراع دوم این بیت استشهاد شده است. تحقیق در اینکه آیا براستی این سخن حافظ بیانگر یک اصل مطلق است یا تنها سخنی شاعرانه؟ و آیا می‌توان در سوانح زندگانی پیروی این بیت حافظ بود؟ بر عهده ناقد است که به محتوا پژوهی دست یازد و این سخن خواجه را بر ترازوی علم اخلاق عرضه کند.

نقد محتوایی نگارشها نه تنها در مورد نگارشهای ادبی درجه یک چون شاهنامه، مثنوی، گلستان و غزلهای حافظ لازم است، در مورد دیگر نگارشهای نیاکانی نیز بایسته به نظر می‌آید.

میزان لزوم رویکرد به نقد محتوایی در مورد نگارشهای مختلف، متفاوت است و یکی از عوامل موجد این ناهمسانی، اختلاف شمار خوانندگان یک متن است. به عنوان نمونه نقد محتوایی دیوان حافظ از دیوان سیف‌الدین فرغانی ضرورتر است. زیرا خوانندگان بیشتری به سراغ دیوان حافظ می‌روند و طبعاً تأثیر مضامین دیوان خواجه بر حیات فرهنگی و اجتماعی جامعه از تأثیر دیوان سیف‌الدین بیشتر است.

همانگونه که گفتیم سخن از «اولویت در ضرورت» است نه نفس ضرورت که آن خود پیشتر گفته شد.

ما نمونه را در این جایگاه از کتاب مقامات جامی، ریخته خامه عبدالواسع باخرزی، یاد می‌کنیم که برغم سودمندبهای ادبی و تاریخی اش، سخت متعصبانه و شیعه ستیزانه نگاشته شده است. این کتاب به سال ۱۳۷۱ ه. ش. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات متن شناس و پژوهنده دانشور، استاد نجیب مایل هروی، در تهران از سوی نشر نی منتشر گردیده است.

در مقامات جامی باخرزی موارد متعددی هست که ناقد متن را به نقد محتوایی اثر وامی‌دارد.

در این کتاب از قول جامی می‌خوانیم: «از ارباب تشیع آنها که به نظر شعور ما در آمدند هیچ گونه اصلی نداشتند، کیفیت پیشینیان ایشان را نمی‌دانیم که به چه طریق می‌گذاشتند» (ص ۱۵۶). [!]
براستی که چنین سخنی اگر بر زبان جامی صاحب آثار و اشعار

مشهور رفته باشد، بسیار مضحک است! در همین کتاب می‌خوانیم: «یکی از موالی چنین گفت که فلان مرد موالی می‌گوید که در فقه شیعه، صورت هشتصد مجتهد مقرر بر صفحه خاطره می‌نگارند. آن حضرت [یعنی جامی] که الحق این صورت مخالف واقع است و ایشان به غیر از شریف رضی و ابن مطهر حلّی کسی ندارند.» (ص ۱۵۸) [!!!]

خنده آوری این سخن را که چنین ناآگاهی تاریخی ژرفی را درباره تشیع نشان می‌دهد بگذارید و این سخن جامی را به نقل از همان کتاب ببینید: «ما بیقین می‌دانیم که هرگز اهل بیت رسول که عبارت از ائمه اثنا عشراند - علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات - بر این اعتقاد ناپاک [منظورش اعتقاد شیعه است] نبوده‌اند، باللّه العلیّ العظیم که اگر بتحقیق دانم که عترت طاهره نبوی بر این عقیده و اعتقاد بوده‌اند، اول کسی که بدان طرف میل و رغبت کند منم.» (ص ۱۵۷) [!!!]

گذشته از این که جامی به نادرست منکر نسبت تشیع به اهل بیت - علیهم السلام - می‌شود، ارادت وی بدیشان خورند آفرین است.

این نمونه‌ها بدست داده شد تا لزوم اقدام متن پژوه به نقد محتوایی معلومتر شود و دانسته گردد چه مطالب بی‌پایه و بی‌مایه‌ای در برخی نگارشهای کهن دیده می‌شود و شخصی چون جامی چه سخنان مضحکی بر زبان رانده است (البته به گزارش باخرزی)! مسلماً بر عهده متن پژوه است که به نقد محتوایی چنین متنی دست یازد.^۳

پی‌نوشت:

۱. از منشورات «انتشارات علمی و فرهنگی». شادروان استاد محدث در تعلیقات این کتاب به تفصیل به این مقوله پرداخته است.

۲. از منشورات «انتشارات حکمت».

۳. استاد مایل هروی، پژوهشگر مقامات جامی در تعلیقات کتاب، یادداشت‌هایی به قصد نقد و بررسی محتوایی متن درج کرده‌اند.

